

## قطاری را ببین که آنارشی «ناصر پایدار» می برد و چه خالی می رود

ناصر پایدار تحریف نامه ای را به خیال خویش در نقد نظرات م. رازی نوشت تا مثلاً با «تبیین مارکسی» خود در جهت «لغو کار مزدی» اقدامی کرده باشد.

او به سبک گلستان نویسی همیشگی خویش، ابتدا یک متل تعریف می کند که از فرط بی ربطی، حتی اگر آن را در لابلای نوشته خود، برای زنگ تفریح خواننده هم می گذاشت، باز به کسالت خواننده می افزود.

او ظاهراً در دفاع از نظرات محسن حکیمی که بیش از هر چیز آسیب به همان نظرات است می نویسد: «محسن حکیمی در بحث تشکلهای کارگری، به درستی و به گونه ای اساساً متفاوت با گرایشات سندیکالیستی یا چپ میلیتانت غیر کارگری، از جنبش ضد سرمایه داری و به بیان دقیق آن جنبش ضد کار مزدی طبقه کارگر عزیمت نموده است. او بر جنبشی تکیه کرده است که خود جوش ترین، ذاتی ترین و اندرونی ترین جنبش در حیات اجتماعی توده های کارگر است» (تأکیدات اول، چهار، پنج و شش از من) پایدار سپس با بیان تاریخ ستمکشی طبقه کارگر مطالبی را شاعرانه می نویسد که اشک خواننده با خواندن آن سرازیر می شود. در واقع در این قسمت او فقر و گرسنگی را به فقرا و گرسنگان یاد آوری می کند تا مبادا از یاد ببرند. گرسنگانی که گرسنگی را بطور روزمره زندگی می کنند تنها لازم است این وضعیت را با بیان شکسپیرانه مطالعه کنند!

تا اینجا کار مهم یا شاهکار ناصر پایدار بیان "نقطه عزیمت" است، آنهم با غلضتی بی معنا که با انواع «ترین» های بی محل، از شدت کلی گویی انگار در مقابل خبرنگار لیبراسیون قرار گرفته که با عجله و وقت کم می خواهد همه آنچه را بگوید که خبرنگار در واقع همان چیزی را می شنود که خود پرسیده است.

ابزار توضیح «لغو کار مزدی» پایدار کلی بافی وی است. او با در هم آمیزی افراد مزد بگیر از آنها توده های مزد بگیر را ترسیم می کند که با انواع «ترین» ها از جمله «ذاتی ترین»! مبارزه مزد بگیران را از اساس و "در نقطه ظهور" خود، مبارزه ضد کار مزدی توصیف می کند. تا اینجا هر سوسیال داروینیزم دیگری می تواند همینگونه و با اتکا به این کشف تاریخی به این نتیجه منطقی برسد که بنا بر این ذات ضد سرمایه داری توده های کارگر که لغو کار مزدوری از نقطه ظهور با آنها همراه بوده، روند تکاملی آن یعنی «لغو کار مزدی» را طی خواهد کرد. آیا اگر پایدار چنین تعریفی را نمی کرد این روند از تکامل خود باز می ایستاد؟

کلی گویی ناصر پایدار تنها توجیه گر پاسیفیزم خویش است و فرق او با یک مبارز انقلابی نظیر م. رازی در تعریف کردن روند تکامل تاریخ توسط پایدار با شرکت انقلابی در پراتیک انقلابی توسط م. رازی است. ناصر پایدار نقطه عزیمت را می بیند و بر روی همان نقطه ایستاده نظاره گر عزیمت باقی می ماند. او مرتب و در هر جا رادیکالیزم! خود را با «لغو کار مزدی» توضیح میدهد و برای لغو آن نیز مرتب توده های کارگر را مطرح می کند. بعبارت دیگر از فرد فرد مزدبگیران توده ای را ترسیم می کند که نقطه عزیمتشان لغو کار مزدی است و فقط کافی است آنها در تشکلی گرد هم آیند تا تکلیف کار مزدی را حل کنند. حال ببینیم وی چگونه از منتهی الیه چپ آنارشیزم خویش دست جناح چپ رفرمیزم را میفشارد.

اول: در میان فرد فرد مزد بگیران افراد مزدبگیری هستند که از مزدشان بسیار راضی و تنها نگرانی شان بوجود آمدن شرایطی است که به همین مزد که نسبت به سایر مزد بگیران قابل توجه است خدشه ای وارد شود. مجموعه این افراد گرایشاتی را تشکیل میدهند که در روند لغو کار مزدی، حد اقل صفوف اول مزد بگیران علیه سرمایه داری را تشکیل نمی دهند. این مشکل حتی پس از انقلاب کارگران علیه سرمایه داری و در مراحل آغازین ساختن ساختمان سوسیالیزم؛ و به عبارت بهتر در مراحل آغازین پروسه لغو کار مزدی وارد جامعه نوین می شود. چیزی که مارکس از آن به عنوان درد های زایمان یاد می کند. و درست به دلیل همین اختلاف است که در این مرحله از ساخت ساختمان سوسیالیزم، فرمول «از هر کس به اندازه استعدادش و به هر کس به اندازه توانش سهم اجتماعی تعلق می گیرد»، بکار می رود. هر چند سهم اجتماعی هم وزن «مزد» نیست اما پایه مادی این تنوری همان اختلاف میان مزد بگیران است که همراه با همین اختلاف وارد جامعه نوین می شوند و این تنوری مکانیزمی در خود نهفته دارد که قادر است اختلاف استعدادها و توان ها را حل کند، در غیر این صورت مزد بگیرانی که سابقاً در نظام سرمایه داری نسبت به سایر مزد بگیران مزد بیشتری دریافت می کردند وارد جبهه مانع ساختن سوسیالیزم شده و ضد سوسیالیزم می گردند. ناصر پایدار چگونه می تواند تشکلی را برای مزد بگیران معرفی کند که در برگزیده همه مزد بگیران است زیرا که به قول وی نقطه عزیمتشان لغو کار مزدی است. نفوذ اپورتونیزم در درون طبقه کارگر از طریق بورژوازی و ارانه مزایای به مراتب بیشتر از سایر کارگران به این دسته، از یکسو به دلیل مخدوش کردن صف طبقاتی و از سوی دیگر به دلیل منحرف کردن مبارزات کارگران به منظور رسیدن به سوسیالیزم است.

یکی از کار کرد های سندیکا مورد علاقه بورژوازی در واقع ایجاد رقابت صنفی بین کارگران است. پایه مادی این رقابت همان تفاوت مزد است. لذا آنگاه که از مبارزه توده های مزد بگیران صحبت به میان می آید نمی توان آنچنان

که پایدار معتقد است، پذیرفت که این توده ها همگی از آغاز و «از نقطه ظهور» لغو کار مزدی را پیش روی خود می گذارند. خیر، این آغاز خود انگیزه و واکنشی غریزی به ستم است و هنوز با مبارزه آگاهانه و به منظور لغو مالکیت خصوصی فاصله دارد. درست از این زاویه و بر بستر چنین پایه مادیی است که تشکل یابی گرایشات مختلف طبقه کارگر متفاوت است.

این کاملا صحیح و منطقی است که توده های کارگر وارد مبارزه علیه سرمایه داری می شوند، ولی نه به هیچ وجه از طریق متشکل شدن در یک تشکلی به نام تشکل توده های کارگر. هرگز در تاریخ جنبش کارگری در سطح جهان چنین تشکلی بوجود نیامده است. اما بار ها شاهد آن بوده ایم که توده های کارگر وارد میدان مبارزه علیه سرمایه داری شده اند بدون آنکه قبلا در تشکلی و به این منظور متشکل شده باشند. تشکل توده های کارگر تنها زمانی شکل می گیرد که جنبش کارگری وارد فاز انقلابی می شود. در یک شرایط دو گانه در وضعیت انقلابی، قدرت بورژوازی از یک طرف و قدرت کارگران از طریق حضور تشکل سراسری آنها که به شکل شورا های کارگران خود را متجلی می کند، از طرف دیگر، چنین شرایطی را ایجاد می کند.

طبقه کارگر چین قبل از آنکه رنگ تشکلی حتی سندیکایی و اتحادیه ای را دیده باشند تدارک شورا های کارگری، در چنین وضعیتی را می دیدند. توده های کارگر قبل از آنکه فرصت متشکل شدن در تشکلی توده ای علیه سرمایه داری را داشته باشند وارد قیام خویش علیه سرمایه داری می شوند.

مبارزه متشکل لزوماً به معنی عضویت در تشکیلات نیست بلکه مبارزه ایست توده ای و فرا گیر که از طریق بسیج توده های کارگر صورت می گیرد. در نتیجه باید به سراغ بسیج کننده توده های کارگر رفت و به آنها یاری رساند برای متشکل شدن و احیاء تشکیلاتی به منظور بسیج توده های کارگر علیه سرمایه داری. شعار تشکل مستقل توده های کارگر ان علیه سرمایه داری در واقع شعاری است در خدمت بسیج توده های کارگر برای مبارزه با سرمایه داری به شکلی متشکل و نه الزماً ظرف اجتماع توده های کارگر. چگونه می توان تصور کرد یک به یک کارگران که توده های کارگر را تشکیل می دهند به ضرورت متشکل شدن در یک تشکیلات توده ای و سراسری رسیده باشند اما بورژوازی همچنان در قدرت مانده باشد. اولین جلسه عمومی چنین تشکیلاتی می تواند روز قیام کارگران اعلام شود. توده های کارگر قرار است در جلسه این تشکیلات چه مسائلی را علیه سرمایه داری طراحی کنند که نتوانند همان را در مسیر خودشان برای رسیدن به اولین جلسه تشکیلاتشان عملاً اجرا کنند؟! ناصر پایدار کدام مرز منطقی را می تواند ترسیم کند که نشان دهنده متشکل شدن آخرین فرد از توده های کارگر در چنین تشکیلاتی باشد تا بتواند معنی توده های کارگر را با خود همراه داشته باشد؟

رفرمیزم تلاش می کند که این شعار را به خود دسترسی به تشکل توده های کارگر محدود کند و با در هم آمیزی انواع گرایشات درون طبقه کارگر "برابری کمونیستی" را همین موقع و در همین نظام در درون تشکیلات توده های کارگر ایجاد کند. تصادفی نیست که ناصر پایدار جای هدف نهایی کارگران یعنی لغو کار مزدی را با وسیله رسیدن به این هدف یعنی تشکیلات توده های کارگر برای لغو کار مزدی عوض می کند. و باز در خدمت چنین آتارشی، تصادفی نیست که وی می گوید: «فرمولبندی هانی از این دست که "پرولتاریا قدرت سیاسی را تسخیر میکند و سپس سوسیالیسم را مستقر میسازد" هیچ پاسخ روشنی به هیچیک از مسائل اساسی انقلاب کارگری نمی دهد.» (بلشویزم و انقلاب اکتبر. تاکیدات از من)

چه پاسخی روشن تر از این که تنها با کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و تبدیل اراده آن به اراده حاکم، این طبقه قادر به لغو کار مزدی است و نه تشکلی هر چقدر قدرتمند و توده ای و سراسری اما غیر حاکم و تحت سلطه. چنین تشکلی تنها و در بهترین حالت می تواند به یک اهرم فشار به بورژوازی تبدیل شود و نهایتاً مطالباتی را به آن تحمیل کند که در چهارچوب همین نظام قابل حصول است. هرچند این خود بخشی از مبارزات روزمره کارگران است اما با مبارزه برای نفی سرمایه داری و استقرار بدیل سوسیالیستی هنوز فاصله تعیین کننده دارد؛ و از آنجائیکه چنین تشکیلاتی در برگیرنده همه گرایشات درون طبقه کارگر است، به بیراهه کشاندن مبارزات آن برای بورژوازی کاری است سهل و شدنی.

کدام مسئله برای این طبقه می تواند اساسی تر از تصاحب قدرت باشد؟ مگر لغو کار مزدی بجز کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و اعمال اراده و اتوریته آن، یعنی دیکتاتوری انقلابی طبقه کارگر آغاز دیگری دارد؟

روی دیگر سکه آتارشیزم پایدار رفرمیزم است که آغاز لغو کار مزدی را در «نقطه ظهور» طبقه تحت سلطه می بیند و در این راستا همواره به دنبال ایجاد تشکیلاتی برای این طبقه می گردد که در آن همه گرایشات موجود می توانند همزمان، به یکسان و موازی برای لغو کار مزدی اقدام کنند. اقدامی بدون نیاز به کسب قدرت سیاسی و به تبع خود اقدامی یا مبارزه ای ابدی با سرمایه داری که قطعاً نخواهد توانست از مبارزه در چهارچوب نظام موجود خارج شود. از همین رو است که او بزرگ دیدن گرایشات را تقبیح می کند اما ترکیبی از آنها و همگی در یک ظرف، معنی «مبارزه برای لغو کار مزدی» میدهد!

از این زاویه است که تاکید بر وجه تمایز توده های کارگر بطور اعم بعنوان به زیر کشانندگان سرمایه داری؛ و پیشروان کارگران بطور اخص بعنوان بسیج کنندگان توده های کارگر علیه سرمایه داری اهمیت حیاتی دارد. هرچند به مزاج پایدار خوش نیاید و هرچند با انواع دست آویز کردن مواردی نظیر «از بالای سر کارگران، چپ اردوگاهی و ...» بخواد چنین دستاورد انقلابی که نتیجه مبارزات پیشاتازان کارگر جنبش کارگری در طول تاریخ این جنبش در سراسر جهان است را نادیده گرفته آن را لوٹ کند.

پایدار در نقدش به م. رازی می نویسد: «اما «رازی» به حکم اعتقاد، سنت سیاسی و نوع کمونیسم آشنای خویشتن، قادر به استشمام بوی چنین جنبشی نیست، او به حزب پیشاتازان و پیشگامان برای مبارزه کمونیستی!! و سندیکا حتی سندیکای عاریتی شاخه کارگری صندوق بین المللی پول با نام «سازمان جهانی کار» برای توده های کارگر اعتقاد دارد.»

یکم، تا همین حد چه خوب بود پایدار روشن می کرد که به این لیست چه چیزی باید اضافه می شد تا معنی توده های کارگر بدهد و بعد خود به این تناقض قبل از هر کس دیگری می خندید.

سپس او ادامه می دهد: «جنبش ضد کار مزدی توده های کارگر را نمی بیند و در عوض گرایشاتی که این جنبش را به درون خود فرو کشیده اند کاملاً بزرگ می بیند.» (تاکید از من) در اینجا پایدار به ضرب و زور و تحریف نظرات م. رازی، کوشش می کند این را القاء کند که م. رازی معتقد است تشکیلات ساخته دست سازمان جهانی کار همان تشکل مبارزه برای «لغو کار مزدی» است. با چنین اعتقادی دیگر چه نیازی به حزب پیشاتاز انقلابی خواهد بود؟

م. رازی معتقد است که کمونیست ها وظیفه دارند در هر جا که توده های کارگر متشکل هستند حضور داشته باشند و آنها را با بورژوازی تنها نگذارند. از این طریق آنها قادر خواهند شد در میان کارگران متشکل در هر ظرفی تاثیر انقلابی گذاشته و کارگران را به مبارزه اصلی در جهت مبارزه سوسیالیستی تشویق کنند. بر عکس ناصر پایدار تشکیلاتی توده ایی از کارگران را قابل حمایت می داند که همه گرایشات بتوانند در آن حضور داشته باشند. با چنین منطقی، کارگران بیرون از این تشکیلات قابل حمایت نخواهند بود! میلیون ها کارگری که در سراسر جهان در چنین تشکلاتی حضور دارند دفعاتاً از لیست توده های کارگر ناصر پایدار خارج می شوند و بعد م. رازی محکوم می شود به عدم اعتقاد مبارزه «لغو کار مزدی توده های کارگر»!

دوم، چه خوب بود پایدار تکلیف «نقطه ظهور، ذات ضد کار مزدی» میلیون ها کارگری که در سراسر جهان در تشکلات اتحادیه ای و سندیکایی متشکل هستند را روشن می کرد. چرا چنین ذاتی نتوانسته جلوی حضور این وسعت از کارگران در چنین تشکیلاتی را بگیرد؟ آیا پایدار می تواند دلیلی بیشتر از گرایشاتی که این جنبش را به درون خود فرو کشیده است ذکر کند؟ همان چیزی که بالاتر م. رازی را محکوم به بزرگ بینی آن می کند.

سوم، فرصت طلبی پایدار در اینجا وی را وادار می کند تا با تحریف نظرات م. رازی ایشان را متهم به جدا سازی مبارزه کمونیستی برای پیشگامان و پیشاتازان و سندیکا را برای توده های کارگر کند. او به این وسیله از یکسو با مبارزه کمونیستی پیشاتازان و پیشگامان خط و مرز می کشد و از سوی دیگر ناظر حضور کارگران بسیاری در سندیکا ها می باشد که مبارزه آنها را کمونیستی نمی داند و به همین دلیل حضور در بین آنها را تحریم کرده و در واقع هم «ذات ضد سرمایه داری» آنها را زیر سؤال می برد و هم ظرف دیگری را برای مبارزات کمونیستی در نظر می گیرد. در نتیجه فرق پایدار با م. رازی در این خواهد شد که او مبارزه کمونیستی را از در هم آمیزی همه گرایشات درون جنبش کارگری و متشکل شدن آنها در یک ظرف به نام تشکل سراسری توده های کارگر می بیند و م. رازی معتقد است که توده های کارگر از مبارزات روزمره و از سطح آگاهی فعلی وارد عرصه مبارزه می شوند که لزوماً کمونیستی نیست و با دخالت پیشروان کمونیست کارگران متشکل در حزب انقلابی خویش در میان تشکلات آنها به مبارزه کمونیستی دعوت می شوند. از همین رو است که م. رازی ضمن احترام به انتخاب تشکل کارگران توسط خود آنها، هرگز به کارگران توصیه تشکیل سندیکا نکرده است بلکه کمونیست ها و پیشگامان کمونیست کارگر را تشویق به حضور برای دخالت کمونیستی در تشکیلاتی که توده های کارگر، مستقل از آرزو این یا آن فرد خیر خواه که نقداً ایجاد کرده باشند، می کند. این به کلی با تحریفات و ذهنیات پایدار که به جای ذهنیت م. رازی گذاشته و خود زحمت نقد آن را به عهده می گیرد متفاوت است.

م. رازی به اصل خود سازمانیابی کارگران اعتقاد دارد، برای وی هر تجمع و تشکلی از توده های کارگر، چه کمونیستی و یا مبارزه ضد سرمایه داری و چه غیر از آن، محل دخالت کمونیست ها را تعیین می کند. اتفاقاً تشکلات کارگری که هنوز به مبارزه علیه سرمایه داری به منظور استقرار سوسیالیزم وارد نشده اند می بایست محل دخالت گری های کارگران پیشرو و کمونیست باشد و نه تحریم آنها و فراموش کردن «ذات ضد سرمایه داری» آنها!

چهارم: تشکیلات توده ای یا سراسری کارگران مورد نظر پایدار دارای چه مکانیزمی است که می تواند با در هم آمیزی همه گرایشات به مبارزه ضد سرمایه داری بپردازد، «لغو کار مزدی» را دستور کار خود قرار دهد اما چنانچه

هر یک از این گرایش‌ها، اعم از گرایش سوسیالیستی یا رفرمیستی، آنارشیستی یا چپ لیبرال، مذهبی و... جداگانه و در تشکل‌های مورد نظر خویش متشکل شوند «ذات» و مبارزه ضد سرمایه‌داری و لغو کار مزدی را فراموش کرده به مبارزات در چهار چوب نظام موجود و یا «زمین بورژوازی» تنزل می‌کنند! مثلاً گرایش‌ها سوسیالیستی و اتحادیه‌ای باید از چه فرمولی استفاده کنند تا سندیکا و اتحادیه را رها کرده وارد تشکل توده‌ای کارگران شوند تا مبارزاتشان به مبارزه ضد سرمایه‌داری تبدیل شود؟ چرا این گرایش‌ها به هنگام ترک سندیکا و اتحادیه و ورودشان به تشکل توده‌ای کارگران، با حفظ گرایش‌ها خود، به عرصه ضد سرمایه‌داری مبارزه وارد می‌شوند اما با حفظ همین گرایش و حضور در همان سندیکا و اتحادیه، این عرصه را از دست می‌دهند؟ در نتیجه اینگونه به نظر می‌رسد که پایدار با سوسیالیسم، رفرمیسم و... مخالفتی ندارد؛ مخالفت وی با آنها مخالفت با پراکندگی آنها است، مخالفتی نه از موضع نفی آنها بلکه از موضع دعوت آنها به در هم آمیختگی در یک تشکیلات. گویا از این طریق این گرایش‌ها، تعلقات و منافع طبقاتی خویش را بیرون در جا می‌گذارند و دفعتاً وارد زمین سوسیالیستی مبارزه می‌شوند!

رویکرد سوسیال دموکراسی به کارگران نیز از رجوع به فرد کارگر است و دیدن و اشارات او به فقر و گرسنگی کارگر. از همین رو، تدابیر سوسیال دموکراسی برای حل این مشکل نیز تدبیر برای خروج فرد کارگر از این فقر است. افتخار سوسیال دموکراسی در این است که بتواند اعلام کند با اجرای فلان طرح توسط فلان تشکیلات، مثلاً سی هزار کارگر صاحب مسکن می‌شوند، دارای امکانات رفاهی می‌شوند و در نهایت قادرند تا سوسیالیسم را به عنوان یک نظام ارزشی همین الان و نقداً تا مرز جایگزینی رفاهیات اجتماعی به جای دستمزد مستقر کنند. در اینصورت است که نه نیازی به کسب قدرت سیاسی وجود دارد و نه در ادامه آن اعمال اراده به شکل طبقه حاکم.

رفرمیسم با این تدابیر می‌کوشد تا جلوی معرفی کارگران به مثابه یک طبقه را گرفته و از این طریق نیاز به کسب قدرت سیاسی توسط این طبقه را در تشکیلاتی با حضور همه افراد کارگران مستحیل کند. حال آنکه اصولاً پایه مادی تشکیلات توده‌های کارگر محل تولید و زندگی روزانه آنها است. به این اعتبار می‌توان ادعا کرد که توده‌های کارگر از «نقطه ظهور» در محل تولید و زندگی خود متشکل هستند و هرچه تولید اجتماعی تر می‌شود تشکیلات کارگران توده‌ای تر خواهد شد. لذا مبارزه توده‌های کارگر در حوزه‌های تولید و زندگی خود هر روزه و هر ساعت جریان دارد. آنچه که موجب رنج مضاعف توده‌های کارگر می‌شود غیبت مبارزه آگاهانه و با برنامه در جهت الغاء سیستمی است که تولیدکنندگان را با محصول کار خویش بیگانه و از این طریق به خود کالا تبدیل می‌کند. گرایش سوسیالیستی طبقه کارگر همان گرایشی است که در محل تولید و محل زندگی توده‌های کارگر زندگی می‌کند و در واقع دوشا دوش توده‌های کارگر، در کنار مبارزات آنها و به عبارت دقیق‌تر، متشکل در کنار آنها در مبارزه روز مراه شرکت دارد. آنچه این گرایش را از سایر گرایش‌ها توده‌های کارگر متمایز می‌کند، توجه آن به مبارزه با سرمایه‌داری با سمت و جهت مبارزه برای رسیدن به سوسیالیسم در یک پیوستار مبارزه جهانی کارگران علیه سرمایه‌داری است که این خود نتیجه رسیدن به آگاهی سوسیالیستی این گرایش و از این طریق عبور از دوران مبارزه خود انگیخته و واکنش‌گریزی به ستم به مبارزه آگاهانه و به هدف استقرار سوسیالیسم است.

برای جلوگیری از پراکندگی مبارزات گرایش سوسیالیستی کارگران و محدود شدن آن در محافلی پراکنده، تنها لازم است که عناصر پیشرو این گرایش مقدمات پیوند این محافل و ارتقاء آن به یک حزب منضبط و مسلح به تئوری و برنامه انقلابی را فراهم کنند. پیدایش و اعلام موجودیت چنین حزبی با احزاب موجود مدعی پیشاهنگی طبقه کارگر یکسره متفاوت است. اولی از بطن جنبش کارگری و با کسب اعتماد این جنبش که ناشی از حضور پیشروان آن در میان مبارزات کارگران طی سالیان دراز بوده بیرون می‌آید. این حزب خود منعکس‌کننده نیاز جنبش کارگری به رهبری انقلابی جنبش است و این جنبش با عدم حضور تا کنونی آن خود دچار پراکندگی و بسیج نایافتگی بوده که این خود به آلام این جنبش افزوده است. چنین حزبی نیاز به اثبات خود به عنوان حزب انقلابی طبقه کارگر ایران ندارد به این دلیل ساده که خود نتیجه این جنبش است و در ادامه مبارزات کارگری با کسب اعتماد آن می‌تواند پا به عرصه حضور بگذارد. دومی حزبی است که برای کارگران! درست می‌شود و سپس از همان کارگران دعوت به پیوستن در خویش می‌کند. به این منظور نیازمند دانمی اثبات خویش به عنوان حزب طبقه کارگر است. اولی مبارزات توده‌های کارگر را بطور مستقل دیده می‌کوشد تا این مبارزات را سمت و سوی سوسیالیستی داده و آن را به شکلی یکپارچه و سراسری در جهت کسب قدرت سیاسی طبقه کارگر و استقرار شوراهای کارگری سوق دهد. دومی تلاش‌های خویش را به منظور جانشین کردن خویش بجای رژیم سیاسی موجود، همان تلاش توده‌های کارگر جلوه می‌دهد و با این وجود معطل رأی و حمایت توده‌های کارگر می‌نشیند. رویکرد و نیازش به طبقه کارگر بعنوان طبقه‌ای حامی خویش است و بجز این کاری به این طبقه ندارد. اولی با نگاه به امکانات موجود جنبش کارگری، یعنی حضور پیشروان کارگری در بطن جنبش کارگری، به نتیجه انسجام و متشکل کردن خود به منظور بسیج جنبش کارگری، به نفی سکتاریسم می‌رسد. دومی تنها در پیله و سکت خود می‌تواند ابراز وجود کند. ناصر پایدار برای آسان کردن کار خود در نفی چنین حزبی، آن را با سکتاریسم یکی کرده و سپس به این نتیجه می‌رسد که چنین حزبی «از بالای سر کارگران» و... حزب کمونیست کارگران بیرون آمده از دل خود طبقه کار و جنبش کارگری، نمی‌تواند «از بالا سر کارگران» در جنبش کارگری دخالت داشته باشد، زیرا که اعضاء چنین حزبی خود از برگزیدگان جنبش کارگری می‌باشند. در نتیجه آنها تنها با کسب اعتماد توده‌های کارگر در ادامه دخالت‌های به موقع، روتین و پیگیر خود می‌توانند برنامه و پیشنهادات کمونیستی را به جنبش ارائه دهند و این امر ممکن نیست مگر آنکه چنین حزبی توانسته باشد از قبل با روش‌هایی هم دوش طبقه و نه از بالای سر آنها وارد دخالت‌گری در جنبش شوند. با این حال این خطر وجود دارد که

حزب کارگران کمونیست نیز دچار انحرافات شود. هرچند به دلیل برخورداری از یک ساختار تشکیلاتی کمونیستی و رعایت ضروری دموکراسی درون تشکیلاتی و همچنین به دلیل مسلح بودن به تنوری و برنامه انقلابی و مجموعه عواملی دیگر، خطر به انحراف کشیده شدن آن به مراتب کمتر از خطر به انحراف کشیده شدن «تشکل توده های کارگر با حضور انواع گرایشات» است. با این حال صحبت از احیاء حزبی است بدون چنین انحرافات و نه به دلیل احتمال بروز انحراف، از اساس با آن مخالفت کردن. وقتی سکتاریزم دارای این استعداد می باشد که سکت خود را کنار گذاشته تا بتواند جبهه سوسیالیستی را ایجاد کند، چرا نباید حزبی که خود تجلی نفی سکتاریزم است نتواند با انحرافات احتمالی مبارزه کند؟ چرا نباید در برنامه و اساسنامه چنین حزبی بند ها و مصوباتی را گنجانده که از اساس امکان تبدیل شدن «به بالای سرطبقه» مهیا نشود؟ جنبش زنده طبقه کارگر نیازمند تشکیلات کمونیستی کارگران برای هدایت و رهبری این جنبش است. فرمول از ترس مرگ خود کشتی کردن مناسب حیات فعال این جنبش نیست. تلاش های آناشینی پایدار برای تخطئه چنین حزبی انقلابی و رزمنده نیز مدتهاست که بوی سرکه می دهد.

رابطه حزب کمونیستی کارگران با توده های کارگر و تشکلات مستقل آنها رابطه ای است برابر و مبتنی بر اصول دموکراسی کارگری. این حزب نه تنها استقلال تشکلات مستقل کارگران را نقض نمی کند بلکه حیات و دوام خویش را در استقلال تشکلات کارگری می جوید. اگر استقلال تشکلات کارگری به معنی مبارزه کارگران علیه سرمایه داری باشد، هر درجه از ارتقاء این مبارزه درجه تقویت مبارزه سوسیالیستی محسوب شده و این خود به دوام حزب سوسیالیستی کارگران می انجامد. بر عکس، هر مقدار فاصله تشکلات کارگری از مبارزه علیه سرمایه داری، استقلال آنها را زیر سؤال برده به جنبش طبقه کارگر علیه سرمایه داری و با سمت گیری سوسیالیستی آسیب جبران ناپذیر وارد می کند.

پایدار دو بار و از دو جهت شاهد بن بست جنبش کارگری یا به قول خودش «عجز و درماندگی» آن می شود. یکبار وقتی حزب کمونیست کارگران نقشی اساسی و رهبری کننده در این جنبش دارد، نظیر جنبش کارگری در روسیه و انقلاب ۱۹۱۷ که به دلیل حضور چنین حزبی، طبقه کارگر روسیه قدرت سیاسی را بدست می گیرد. از این جهت حزب بلشویزم از نظر پایدار: «در تمامی طول این دوران گرایش فعال کمونیستی درون جنبش کارگری روسیه بود اما نیروی سازنده و رهبری کننده جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر نبود. پرولتاریای روس در شعاع آموزشها، رهنمودها و فراخوانهای بلشویسم کورمال و پاره وار راه انقلابش را از نارودنیسم، منشویسم یا سوسیال دموکراسی جدا کرد، اما از ورای این آموزش ها و سیاستگذاریها راه انقلاب سوسیالیستی خویش را باز نیافت.» (بلشویسم و انقلاب اکتبر).

در اینجا اینگونه القاء می شود که بلشویزم نه تنها نتوانست توده های کارگر روس را در مسیر انقلاب سوسیالیستی قرار دهد بلکه ظاهراً خود به یک مانع بر سر این راه تبدیل می شود. بلشویزمی که هرچند «کورمال کورمال و پاره وار راه انقلاب طبقه کارگر روس را از نارودنیسم، منشویسم و سوسیال دموکراسی»، همان گرایشات سد راه انقلاب سوسیالیستی جدا کرده اما خود نیز به یک سد در این مسیر تبدیل می شود!

حال باید دید چنانچه چنین حزبی از اساس وجود نداشته باشد، تکلیف توده های کارگر و مبارزات آنها که از نظر پایدار از «نقطه ظهور» لغو کار مزدی می باشد چه می شود.

ابتدا به نمونه هایی که خود ناصر پایدار به آنها اشاره می کند نگاهی کنیم. او می گوید: «شماری از اتحادیه های کارگری آفریقای جنوبی با چند صد هزار عضو سیاه نه فقط هیچ وابستگی به دولت آپارتاید این کشور نداشتند که برای سرنگونی این دولت به وسیعترین مبارزات دست می زدند اما دورنماها و انتظارات کارگران عضو اتحادیه ها قدرت کافی برای خروج از محاق جنگ و ستیز میان بورژوازی سفید و سیاه را نداشت، استقلال توده های کارگر از رژیم آپارتاید با بی استقلال آنان از ANC پهلو به پهلو هم به جنبش کارگری آفریقای جنوبی خصلتی میلیتانت اما بی افق و نا مستقل میداد. تاریخ قرن بیستم جنبش کارگری در امریکای لاتین، آسیا، اروپا و در سرتاسر جهان آکنده از این شواهد تلخ و در عین حال بسیار درس آموز است.» ( «تشکیلات مستقل کارگری» و بازی در زمین بورژوازی!!) ما خود یکی از همین شواهد را در ایران و از نزدیک شاهدیم. توده های کارگر ایران در انقلاب ۵۷ علیرغم برخورداری از «خود جوش ترین، ذاتی ترین، و اندرونی ترین جنبش در حیات اجتماعی» خویش، یعنی «لغو کار مزدی و عزیمت از همین نقطه»، نظیر شواهد دیگری که پایدار به آنها اشاره می کند، منتهی اینبار بدون حضور حزب پیشتاز، دچار همان سرنوشتی می شود که با همین خصوصیات و با حضور چنین حزبی دچار شد. نمونه جنبش همبستگی توده های کارگر در لهستان نیز نمونه ای است تاریخی و فراموش نشدنی.

بدیهی است که این شواهد تلخ است و باید از آنها درس آموخت اما آموزگاری نظیر پایدار قطعاً نخواهد توانست با سر درگمی و آناشیزم خود، با اتوپی تشکیلاتی سراسری و متشکل از توده های کارگر و انواع گرایشات آنها که در قیاس با نقطه عزیمتشان یعنی لغو کار مزدی، نباید «بزرگ جلوه داده شود»، آموزه ای علمی و منطقی ارائه دهد. آنچه که وی آموزش می دهد آرزوها و ایده ال های خویش است و آنچه که در پراتیک اجتماعی جنبش کارگری می توان آموخت، تلاش برای رسیدن به تشکیلاتی رزمنده، متشکل از کارگران پیشرو کمونیست، جهت بسیج توده های کارگر در جنبش علیه سرمایه داری، به منظور رسیدن به هدف استقرار سوسیالیزم است.

آنا‌رشی حاکم بر نظرات پایدار قبل از آنکه بتواند ثابت کند که تشکیلات توده‌های کارگر، با ترکیب همه‌گرایش‌ها، قادر به مبارزه ضد سرمایه‌داری با سمت‌گیری سوسیالیستی است، در عمل و از همین طریق قصد نفی تشکیلات رزمنده کارگران سوسیالیست را دارد که مبارزه علیه سرمایه‌داری با سمت‌گیری قطعی سوسیالیستی دارند. کارگران سوسیالیستی که مبارزه با سرمایه‌داری را به هدف رسیدن به سوسیالیسم، از گذشته تا کنون پیش برده‌اند. پیشروان سوسیالیست کارگر که تا کنون به صورت محافلی جداگانه فعالیت می‌کردند و تنها می‌بایست در یک تشکیلات حزبی و با برنامه، یکپارچه و سراسری، متشکل شوند تا با تاثیر گذاری بر کل جنبش کارگری نقداً موجود؛ و نه تشکیلات کلی کارگران که ایجاد آن در حد پیشنهاد است و نوعی این‌پا آن‌پا کردن و تزلزل روشنفکرانه، سمت و سوی سوسیالیستی دهند.

پایدار با اتکا به علم ریاضی خود در نقدش! به م. رازی می‌گوید: «اتحاد عمل» محافل منزوی و «وحدت تشکیلاتی» سکنهای حاشیه‌نشین که جمع و تفریق شمار عددی اعضایشان تنها شاخص در «قید حیات» بودن نبودن آنهاست، برای رازی دلمشغولی عظیمی است».

ظاهراً پایدار در فراگیری علم ریاضی در محدوده جمع و تفریق متوقف شده و یا در هر حال علم ریاضی را تا سر قانون لگاریتم آموخته است. او در یکجا، در بحث شفاهی خود در «اتاق اینترنتی نگاه» می‌گوید: «محافل کارگری در قهوه‌خانه‌ها ضمن خوردن غذا با یکدیگر بحث و تبادل نظر می‌کنند، اعتصاب سازمان می‌دهند و...» و در اینجا همان محافل را سکنهای حاشیه‌نشین معرفی می‌کند. محافلی که در دوره طرح «تشکلات مستقل کارگری» با تلاش خود توانستند چنین مطالبه‌ای را تا حدی مطرح کنند که حتی ناصر پایدار هم نتواند بدون واکنش به آن از کنارش عبور کند، نمی‌تواند تنها یک جمع و تفریق ساده باشد بلکه اقل‌دست‌آورد آن جمع تصاعدی بود. صحبت از همان تشکلهای مستقلی است که ناصر پایدار قبلاً آن را بازی در زمین بورژوازی توصیف می‌کرد! تناقض‌گویی‌های مکرر ناصر پایدار نظیر این تناقض برای خوانندگان و شنوندگان بحث‌های ایشان کاملاً آشنا است.

پایدار در دفاع از نظرات محسن حکیمی به نقد نظرات م. رازی می‌نشیند اما فراموش می‌کند در یکجا چیزی را رد می‌کند که همان را و این بار با بیان محسن حکیمی تایید می‌کند. آیا «سکنهای حاشیه‌نشین»؟! همان چیزی نیست که موضوع بحث محسن حکیمی با عنوان «موانع بسیج جنبش کارگری» را تعیین کرده و عبور از این مانع، اتحاد همین سکت‌ها برای برافراشتن پرچم سوسیالیستی در مقابل پرچم برافراشته شده بورژوازی توصیف می‌شود؟

پایدار قبل از آنکه بتواند نظرات م. رازی را زخمی کند در واقع خود محافلی را زخمی می‌کند که یکجا از جمع همانها به نتیجه «تشکل توده‌های کارگر برای لغو کار مزدی» می‌رسد و در جایی دیگر آنها را سکت حاشیه‌نشین معرفی می‌کند که «وحدت تشکیلاتی» آنها دلمشغولی برایش نخواهد داشت.

پایدار در قسمت آخر نقد خود به م. رازی بکلی «تبیین مارکسی» را رها کرده وارد حوزه قضایی می‌شود. با روش‌های پازل‌چینی، نظرات م. رازی را به صورت غیر متعارف و غیر اخلاقی همراه با تفسیرات و نظرات خود داخل یک گیومه می‌گذارد، بگونه‌ای که خواننده متوجه نمی‌شود کدام نظر مربوط به چه کسی است. در این قسمت، در واقع نوع‌آشنای نشریات و نوشتجات مجاهد روش نقد وی می‌شود که در نتیجه فاقد ارزش پاسخگویی است.

علاوه بر این با خصوصیات تنگ‌نظرانه و حذف‌گرایانه، نقد ناصر پایدار به روی سایت اینترنتی که او خود با آن همکاری دارد گذاشته می‌شود بدون اینکه خود مقاله م. رازی در آنجا درج شود. نقدی که به ناصر پایدار نوشته می‌شود نیز در آنجا منعکس نمی‌شود، به احتمال زیاد همین نوشته نیز آنجا منعکس نخواهد شد. اگر چنین روشی که در واقع گرایش معینی را نمایندگی می‌کند، بخواهد یکی از آن‌گرایش‌ها باشد که در تشکل توده‌ای حضور داشته باشد، در این صورت، هم از قیل می‌توان حدث زد چنین تشکلی چه سرنوشتی خواهد داشت و هم می‌توان درک کرد که چرا پایدار مایل نیست گرایش‌ها را «بزرگ دید». همان‌گرایش‌ها که م. رازی، نه بزرگ بلکه بسیار جدی می‌بیند.